

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

یادآوری: سیاق **آیه شریفه 41 حج**، در مورد گروهی است که در زمان واحد با رهبری واحد، خواهند آمد، نه خلفای اربعه؛

بحث در آیه شریفه 41 از سوره مبارکه حج است، که فرمود: **(الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ)** در جلسه گذشته، نکاتی را پیرامون این آیه شریفه بیان کردیم و نظر بزرگان و مفسران اهل سنت را در مورد این آیه ملاحظه کردید. و در جلسه قبل گفتیم ظاهر آیه شریفه این است که خدای تبارک و تعالی در مورد گروه صحبت می‌کند، یعنی سیاق **(الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ)** این است لذا اگر ما بخواهیم آیه را تطبیق کنیم بر همان خلفای اربعه‌ای که اهل سنت قائل‌اند این تعبیر با این فراز سازگاری ندارد، چون خلفای اربعه هر کدام در زمان خودشان به صورت فرد بودند و آیه می‌گوید: «فی زمان واحد» گروهی هستند که این کارها را انجام می‌دهند. این معنایش این نیست که یک نفر وارث می‌شود، یعنی زمان به حد و منتهایی می‌رسد که عباد صالح خدا، وارث زمین می‌شوند، نه یک نفر. البته به نظرم می‌رسد اکثر آیاتی که مربوط به حضرت مهدی(عج) است، این جهت درونش وجود دارد.

آن وقت در این آیه می‌خواهیم بگوئیم این آیه قابل تطبیق بر یک نفر در یک زمان نیست و اگر بگوئید گاهی اوقات جمع آمده و از آن فرد اراده شده، گفتیم باید قرینه داشته باشد و بدون قرینه نمی‌شود بگوئیم برای احترام یا عظمت، **(وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)** این قرینه‌ای روشن بر مصداقش است ولو اینکه اگر دقت فرمودید گفتیم باز اینطور نیست که مفهوم را خاص کند، فعلاً مصداقش خاص بوده. اما آیه در اینجا **(الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ)** ظهور در این دارد که خدای تبارک و تعالی راجع به جمعی این خبر را می‌دهد، نه راجع به یک نفر در یک زمان واحد.

بررسی ادامه اشکالات ادعای فخر رازی و آلوسی و سایر مفسرین اهل سنت در احتمال اول و بیان قرائنی در رد کلام ایشان؛

حالا چند اشکال دیگر به مطالب قبلی می‌خواهیم اضافه کنیم؛

اشکال و قرینه‌ی سوم:

آیه در مقام بیان این نیست که تمامی فاعلین اوصاف اربعه، از جانب خدا متمکن در ارضند، بلکه اوصاف مذکور وظیفه افراد متمکن شده است.

در رد بر مطلب اهل سنت مثل فخر رازی و آلوسی و دیگران، این است که آیا آیه می‌فرماید هر کسی که اقامه‌ی صلاة کرد، ایتاء زکات کرد، امر به معروف و نهی از منکر کرد، این از مصادیق «متمکنین من الله فی الارض» است؟ اهل سنت باید این را بتوانند از آیه استفاده کنند تا مدعایشان ثابت شود، یعنی باید بگویند هر زمانی که کسی یا گروهی آمدند این کارهای اربعه را انجام دادند، اینها «من المتمکنین من قبل الله تبارک و تعالی فی الارض» هستند؟!، در حالی که آیه عکس این مطلب را می‌گوید، خدای تبارک و تعالی می‌فرماید ما افرادی را در روی زمین متمکن می‌کنیم و اینها به عنوان وظیفه‌ی اولی و کار اولی‌شان این

چهار تا کار است. بین این دو قضیه خیلی فرق وجود دارد؛

قضیه اول: این است که بگوئیم هر کسی اقامه‌ی نماز، ایتاء زکات، امر به معروف و نهی از منکر کند، این «من المتمکین من قبل الله فی الأرض» است.

قضیه دوم:

این است که کسی که «متمکن من قبل الله» شد باید این کارها را انجام بدهد. اگر آیه قضیه اولی را دلالت کند یک مجالی برای این مطلب اهل سنت می‌شود، اما اصلاً آیه درست قضیه دوم را دلالت می‌کند. کسانی از ناحیه‌ی خدا متمکن می‌شوند، این چهار وظیفه را دارند، این هم نکته‌ی دیگر در رد آن‌ها.

اشکال و قرینه چهارم:

همانطور که استخلاف در مجموع ارض است، همانگونه نیز، تمکن در تمام زمین است، نه اینکه در بخشی از زمین باشد؛ در رد اینها این است **(الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ)** این ارض، ظهور در این دارد که «مجموع الأرض» است. آلوسی در «روح المعانی» گفته «أی جنس الأرض» این قابل تطبیق بر مکه است به تنهایی، بر مدینه است به تنهایی، بر عراق است به تنهایی، بر یک بلد کوچک هم هست! ما می‌خواهیم عرض کنیم اینجا مثل آن **(وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ)** این «الأرض»، همان «الأرض» در آن آیه است، همانطوری که استخلاف در ارض در آنجا مراد، «جميع الأرض» یا «اکثر الارض» است، اینجا هم مراد همین است. ما اگر بخواهیم بگوئیم کسانی که فقط حاکم مدینه هستند، این نمی‌شود بگوئیم که خدا اینها را متمکن در ارض کرده، بلکه فقط در ارض مدینه کرده! یا در ارض عراق یا مکه کرده است! ظاهر آیه این است که «فی الأرض» یعنی «فی جميع الأرض»، حالا جمیع هم اگر نگوئیم یعنی غالب کره‌ی زمین.

یعنی این جماعت این چنین هستند و این خودش شاهد و قرینه می‌شود بر اینکه اگر در یک نقطه‌ای، یعنی حتی ما نمی‌خواهیم بگوئیم شامل امیرالمؤمنین(ع) در آن پنج سالی که حکومت داشت بشود، ولو به حسب ملاک موجود است، تطبیق می‌کند؛ اما آیه یک خبری است از آینده **(الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ)** «أی فی جميع الأرض» لذا در این آیه قرینه نداریم بر اینکه زمین را منحصر به یک منطقه‌ی خاص یعنی حکومت خلیفه اول تا سوم کنیم! یا بر حکومت حضرت علی(ع)، منطبق کنیم بلکه این حکومت «فی جميع الأرض» است.

اشکال و قرینه پنجم:

مراد از اوصاف اربعه، فراگیری آن در تمامی زمین است، نه در منطقه و محدوده‌ای خاص! این است که آیا این **(أَقَامُوا الصَّلَاةَ)** یعنی «أقاموا الصلاة فی مسجدٍ و بلدٍ صغيرة» یا «مدینه صغيرة» یا «محدودة»؟ یا اینکه مراد از **(أَقَامُوا الصَّلَاةَ)** یعنی همه جا نماز باشد، همه جا ایتاء زکات باشد، همه جا ارض، امر به معروف و نهی از منکر باشد. آری آنچه که مناسبت با إخبار الهی دارد یک چنین قضیه‌ای است، حالا خدای تبارک و تعالی بخواهد بفرماید مهاجرین، اینها می‌آیند بعد از پیامبر(ص)، این خلفای اربعه، اقامه‌ی نماز و ایتاء زکات می‌کنند، این چه چیز مهمی شد؟ مضاف بر این‌که مگر در زمان خود پیامبر اقامه‌ی نماز نبوده؟ وقتی مهاجرین در مدینه بودند، این خیلی نقطه‌ی نزدیکتر به ذهن است در رد اهل سنت که قبل از رحلت پیامبر(ص)، ایشان به عنوان حاکم مسلمین در مدینه مگر اقامه‌ی صلاة و ایتاء زکات نکرد؟ مگر امر به معروف و نهی از منکر نکرد؟ آیا درست است که خدای تبارک و تعالی دوران پیامبر(ص) را نادیده بگیرد و بفرماید شما مهاجرین که از خانه و کاشانه‌تان رانده شدید من یک وعده به شما می‌دهم که در یک مدت چند دهه‌ای شما متمکن در زمین می‌شوید و حکومت دست شما می‌آید!!! اینها همه مسئله را روشن می‌کند که این **(الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ)** اصلاً هیچ ارتباطی به آن خلفای

اربعه و دوران بعد از پیامبر(ص) و آن دوران کوتاه حکومت خلیفه‌ی اول تا سوم ندارد.

اشکال و قرینه‌ی ششم:

چگونه آیه مربوط به زمان خلیفه اول تا سوم است که بسیاری از معروف‌ها ترک شد و به بسیاری از منکرها امر شد؟ حالا قرائن و شواهد زیاد است، بالأخره خداوند فرمود **(وَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهُوا عَنِ الْمُنْكَرِ)** در دوران خلیفه‌ی اول تا سوم خیلی از معروف‌ها ترک شد و به آن امر نشد، خیلی از منکرها واقع شد و تاریخ این مطلب را گواهی می‌دهد، به اعتبار خود خلیفه‌ی اول و ثانی و اشتباهاتی که کردند، چطور می‌توانیم بگوئیم این آیه شریفه مربوط به این دوران است؟

اشکال و قرینه‌ی هفتم: ضمیر در فراز «مکناهم» به «الناس» در آیه قبل، یا همان جماعتی که راس آنها امام مهدی است بر می‌گردد، نه به شخص تنهایی؛

نکته‌ی دیگر اینکه **(الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ)** این ضمیر (هم) به **(النَّاسِ)** برمی‌گردد که در آیه قبلی خواندیم **(وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ)** یعنی «مکنا» این «ناس» را. من تقاضا می‌کنم این نکته را مراجعه کنید، در آیات قرآن که مربوط به حضرت حجت(عج) تطبیقاً یا تأویلاً هست بحث از گروه است، بحث از جماعت است منتهی جماعتی که در رأس آن حضرت مهدی(عج) قرار دارد، نه اینکه یک نفر بیاید و این شخص بیاورد و این بخواهد آیه شامل او بشود و فقط دلالت بر همان شخص داشته باشد! و آیاتی مثل **(بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ)** تعیین بر خود حضرت دارد، اما **(وَأَنْ الْأَرْضَ يَرِثُهَا)**، آن آیه **(وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ)** و آیات دیگر را خودتان مراجعه کنید، یک چنین چیزی در ذهنم هست که تمام این آیات دلالت بر گروه دارد.

حالا ما گفتیم در اول حرف‌های آنها را نقل کنیم و اگر مراجعه کنید به تفاسیر اینها، می‌بینید چقدر کاغذها را بی‌خود سیاه کردند و واقعاً اسراف کردند، چه مطالبی نوشتند و در آن جلسه عرض کردم چه جفایی را به قرآن کریم کرده‌اند. مثلاً زمخشری در «الکشاف» در جلد سوم در مورد این آیه می‌گوید «اخبار من الله عزوجل بظهر الغیب عما ستكون علیه سيرة المهاجرين» که اینها «يقومون بأمر الدين»!

تبیین نظریه‌ی صحیح در مورد آیه، در ضمن چهار نکته؛

این کلام اهل سنت را که کنار بگذاریم، می‌گوئیم آیه می‌فرماید گروهی هستند که:

نکته اول: تمکن توسط خداوند، صورت می‌گیرد نه به واسطه زور و تزویر؛

طبق این آیه، «خداوند متعال» این گروه را در روی زمین متمکن کرده، **(مکناهم)**، یعنی با زور و قدرت و تزویر و پول روی کار نیامدند!!! در جلسه‌ی گذشته نکات ماده‌ی مکن، ذکر شد و گفتیم که در آن، یک اقتدار و سلطنت و استقرار مع القدرة وجود دارد، لذا متمکن کسی است که ثبات دارد، قدرت دارد و نفوذ هم دارد! یعنی اگر بخواهد کاری انجام بدهد آن کار واقع می‌شود، آیه می‌فرماید گروهی است که خدا اینها را متمکن کرده.

نکته دوم: تمکن فی جميع الارض است؛

این تمکن «فی الأرض» یعنی «فی جميع الارض» است، حالا اگر بخواهیم عرفی‌اش کنیم یعنی «اکثر الارض»، عرف می‌گوید

همه جای زمین را گرفتند و الا اگر کسی فقط در یک جا مثل ایران متمکن باشد این را «متمکنین فی الأرض» نمی‌گویند! پس نکته دوم این است که «فی جمیع الأرض» است.

نکته سوم: اقامه نماز و امثالهم به معنای ترویج و تبلیغ صحیح آنهاست نه صرفاً انجام آنها؛

این گروه این چهار کار را در زمان واحد انجام می‌دهند، نمی‌گویند فعلاً مردم نماز بخوانند، پرداخت زکات و مالیات باشد برای ده بیست سال دیگر! نمی‌گویند ایتاء زکات بکنید حالا نماز برای بعد! **(أَقَامُوا الصَّلَاةَ)** را در روایات خواندید، اقامه نماز برخلاف آنچه که گاهی اوقات بعضی‌ها معنا می‌کنند، اقامه‌ی نماز به معنای برپا نمودن نماز نیست، بعضی می‌گویند اقامه‌ی نماز غیر از خودِ قرائت و خواندن نماز است، بلکه اقامه‌ی نماز یعنی «ترویج نماز»، تبلیغ از نماز، احیای نماز در جامعه، نه! اقامه‌ی نماز یعنی اگر یک کسی نماز را با جمیع شرایط و خصوصیات خواند، این می‌شود اقامه نماز، اگر شرایط نماز از قبیل طهارت، قرائت و مکان و ... را رعایت کرد می‌شود اقامه نماز.

معنای اقامه نماز این نیست که من بگویم «ایها الناس صلّوا»، همه هم نماز بخوانند، اگر فرض کنیم همه یک نماز باطلی خواندند بگویم آیا من اقامه‌ی نماز کردم؟! اگر یک نفر نماز را با جمیع شرایطش خواند این می‌شود اقامه‌ی نماز و خود همین یک قرینه خیلی روشنی است؛ در بعد از رحلت پیامبر(ص) اقامه‌ی نماز در اکثر مردم نبود، یعنی این گروه خودشان نماز را با تمام خصوصیات به جا می‌آوردند، این گروه همه‌شان امر به معروف می‌کنند، آن وقت **(وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ)** نه یک معروف خاص، «ما یصدق علیه المعروف» در زمان حضرت اینکه می‌گویند «یأتی بدین جدید» همین مساله است.

من یادم می‌آید که آن ماه‌های اولی که این مجموعه‌ی مبارک تشکیل شده بود یک صحبتی را برای رفقا و فضلا داشتم راجع به اینکه این روایات «یأتی بدین جدید» چیست؟ در همان مجله‌ی انتظار در همان موقع در شماره اول و دوم چاپ شد، نه این معنا که برخلاف آنچه در دست فقها بوده یک چیزهای دیگری امام زمان(عج) می‌آورد، بلکه یک سری از امور است که ما هنوز نمی‌دانیم معروف است.

بسیاری از امور هست که از جهت موضوعی آن، برای ما روشن نیست و عنوان معروف را دارد، که حضرت مهدی(عج) بیان می‌کند که این عنوان معروف را دارد، بسیاری از امور هست که از جهت موضوعی برای ما روشن نیست که این عنوان منکر را دارد ولی حضرت(عج) برای ما بیان می‌کند، «ما یصدق علیه المعروف فی العقل و ما یصدق علیه المنکر دیناً و عقلاً» آن زمان نسبت به اینها امر و نهی می‌شود. در صدر اسلام، در همان زمان حکومت اولی مگر چقدر معروف انجام شد؟ آیا بگوئیم اگر این گروه از صد معروف در دین، بیست مورد را هم انجام دادند یا امر کردند؟ آیا این **(وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ)**؟ است یا این‌که باید **(أَمَرُوا)** به تمام معروف‌ها باشد؟ و یا **(نَهَوْا)** از جمیع منکرها و آنچه که «یصدق علیه المنکر» باشد؟

بنابراین ما باشیم و آیه، اصلاً نیاز به آیه هم نداریم، یک جماعت و گروهی که خدا اینها را متمکن می‌کند، در زمین هم متمکن می‌کند و آنها این چهار عمل را هم، در زمان واحد انجام می‌دهند و به نحو کامل انجام می‌دهند، یعنی **(أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ)** را به صورت صحیحاً، انجام می‌دهند.

نکته چهارم: اجرایی شدن کامل دین خدا، اساساً یکی از فلسفه‌های ظهور است؛

و ذیل آیه که دارد **(وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ)** هم مؤید این است که عاقبت امور برای خدای تبارک و تعالی است، یک معنایش همین احتمال است، این دینی که مربوط به خداست و خدا آن را آورده یک زمانی باید لااقل 80 تا 90 درصدش اجرا شود، اگر چنین نباشد، بدین معناست که خدا، یک دین کاملی را آورده و تا روز قیامت هم ممکن است مردم سی تا چهل درصدش را اجرا کنند!

این با حکمت خدا سازگاری ندارد، اساساً یکی از مطالبی که در فلسفه‌ی ظهور است این است که چون این دین کامل است، پس باید در مرحله‌ی اجرا نیز، همه‌ی ابعادش به ظهور برسد و آن زمان، قطعاً زمان ظهور است. بنابراین از خود آیه به راحتی می‌شود این مطلب را استفاده کرد.

بررسی چندین روایت وارده پیرامون آیه شریفه 41 حج

حالا در ذیل این آیه شریفه چند روایت آمده:

روایت اول:

یک روایت که در منابع زیادی هست، مثلاً در تفسیر علی بن ابراهیم قمی آمده، در تفسیر صافی آمده، در تفسیر برهان آمده، تمام اینها از «کنز الفوائد» نقل می‌کنند که مرحوم مجلسی (قدس سره) در کتاب «بحار الانوار» از کتاب «کنز الفوائد» نقل می‌کند. حدیث «محمد بن عباس عن محمد بن الحسین بن حمید عن جعفر بن عبدالله عن کثیر بن عیاش عن ابی الجارود عن ابی جعفر (ع)»

بررسی سندی روایت:

یکی از کارهایی که باید دنبال کنید، بررسی سند روایت است، در سند این روایت اشخاصی آمده‌اند همچون:

«ابی الجارود» یا «زیاد بن منذر» است، او را کثیری از رجالین، همچون شیخ طوسی (ره)، علامه حلی (ره)، ابن غضائری (ره)، و در کتب رجالی که ما در اختیار داریم، تضعیف کردند و البته بعضی‌ها هم، حرفی در مورد او نزدند، ولی اکثر رجالین وی را تضعیف کردند.

«کثیر بن عیاش» هم تضعیف شده. حالا راجع به افراد دیگری که در این سند هست نیز، آنها هم مشکل دارند،

«محمد بن العباس»، مشترک بین چند نفر است، به اینکه آیا «محمد بن عباس بن عیسی» است؟ که اگر او باشد ثقه است.

منتهی این نکته را عرض کنم که مرحوم آقای خوئی (قدس سره) در جلد پانزدهم کتاب «معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرجال» و برخی دیگر هم این را گفتند، می‌گویند «محمد بن عباس بن عیسی» که ثقه است و از یکی از این سه نفر نقل می‌کند که عبارتند از: «حسن بن علی بن ابی حمزه»، «پدر خودش» و از «عبدالله بن جبلة».

البته درست است که مرحوم آقای خوئی (ره) در «معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرجال» زحمات زیادی کشیدند، ولی این چنین نیست که بگوئیم حتماً اینکه آنچه ایشان نوشتند منحصر به این باشد که مثلاً «محمد بن عباس بن عیسی» فقط از این سه نفر فقط نقل می‌کند و لا غیر. حالا ممکن است یک منبعی را ایشان ندیده باشد، مثلاً «کنز الفوائد» را ندیده باشد، این احتمال وجود دارد. پس یکی «محمد بن عباس بن عیسی» است که ثقه است و یکی «محمد بن عباس بن علی بن مروان بن الماهیار» که معروف به «ابن حجام» است و او هم ثقه است، ولی «محمد بن عباس بن مرزوق» هم داریم که توثیقی ندارد! یعنی خود «محمد بن عباس»، مشترک است، اگر بگوئیم خود «محمد بن عباس» عند الاطلاق، انصراف به «محمد بن عباس بن عیسی» دارد و اینکه بگوئیم منحصر نیست که از چه کسانی نقل می‌کند. پس آنچه مرحوم آقای خوئی (قدس سره) در «معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرجال» گفتند، آن وقت مشکل «محمد بن عباس» حل می‌شود.

«محمد بن حسین»، که مرحوم علامه مجلسی (ره) در کتاب «بحار الأنوار» جلد 24 صفحه 165، سند روایت را نقل کرده، و می‌گوید: «عن محمد بن الحسین بن حمید»، ما در روایت، «محمد بن حسین بن حمید» نداریم و ظاهراً یک اشتباهی شده، «محمد بن الحسین بن حمید» باید باشد! چون از جهت نوشتاری بین «عن» و «ابن» خیلی نزدیک است، که به نظر ما باید «عن حمید» باشد که «حمید»، حالا از جهت طبقات رجالی در طبقه هشتم است.

«جعفر بن عبدالله» هم که در سند آمده، نه جرحی دارد و نه تعدیلی! پس سند روایت درست نیست.

بررسی مضمون روایت؛

اما مضمون روایت چیست؟ مضمون روایت این است که امام باقر (ع) فرمود «هذه الآية لآل محمد (ع)» بعد دارد «لآل محمد (ص) المهدی و أصحابه» در جای دیگری دیدم که نوشته «والمهدی» نه! اول امام باقر (ع) می‌فرماید برای آل پیامبر (ع) است و بعد می‌فرماید نه همه‌ی آل پیامبر (ص). بلکه حضرت مهدی (عج) و اصحابش. «یملکهم الله مشارق الأرض و مغاربها» وقتی امام معصوم (ع) که قرآن ناطق است، أرض در آیه را به همان همه‌ی زمین یا «مشارق الأرض و المغرب» معنا می‌کند.

«یملکهم الله مشارق الأرض و مغاربها و يظهر الدين و يمیت الله به و بأصحابه البدع و الباطل» به وسیله‌ی او و اصحابش بدع و باطل همه از بین می‌رود و «یظهر الدين»، واقعاً اهلش باید آیه را معنا کنند، (أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ)، اینجا تماماً محقق می‌شود و مصداق بارز معروف، که همان احیای دین است محقق می‌شود و منکر هم همان بدعت‌ها می‌شود و نابود می‌گردد، «كما أمات السفه الحق»، همانطوری که قبل از اینکه حضرت مهدی (عج) ظهور کند، سفاهت حق را نابود کرده بود و از بین برده بود، در بعضی از نسخه‌ها دارد، «كما أمات السفهاء الحق»، یعنی همانطوری که قبلاً گروهی آمدند سفيه بودند و حق را از بین برده بودند، در بعضی از نسخه‌ها نسخه‌ی سومی هم دارد «كما أمات الشقاة»، جمع شقی، «حَتَّى لَا يَرَى أَثَرٌ لِلظُّلْمِ»، دیگر اثری برای ظلم دیده نمی‌شود «و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر»، این یک روایت.

تبیین دو نکته‌ی مهم اصولی در مورد حجیت روایات؛

منتهی ملاحظه فرمودید که سند این روایت سند تامی نیست. البته اینجا باید دو نکته را عرض کنم:

نکته اول:

بیان دو مبنا پیرامون؛ اولین نکته این است که در اصول، این بحث مطرح می‌شود، البته همه‌ی اصولیین مطرح نمی‌کنند، برخی به مناسبت، مطرح کردند و مرحوم علامه طباطبائی (قدس سره) هم در تفسیرشان این مبنا را دارند، به هر جهت درباره حجیت خبر واحد نسبت به غیر از حکم شرعی فرعی، دو مبنا وجود دارد:

مبنای اول:

عمومیت ادله حجیت خبر واحد نسبت به غیر احکام شرعی فرعی؛ ما که در علم اصول می‌آئیم اثبات می‌کنیم «خبر الواحد، حجة»، آیا این حجیت منحصر می‌کند اخباری که مربوط به احکام شرعی فرعی است؟ یعنی اگر یک روایتی آمد گفت «هذا حلال و هذا حرام»! این خبر واحد را حجت می‌کند؟ یا اینکه نه، ادله‌ی حجیت خبر واحد، خبر واحد را مطلقاً حجت می‌کند، مطلقاً یعنی هم در احکام، هم در تاریخ و هم در تفسیر.

بزرگانی مثل مرحوم آقای خوئی(قدس سره)، مرحوم والد ما(قدس سره) و ما هم به تبع این دو بزرگوار(قدس سرهما) به این نتیجه رسیدیم که ادله حجّیت خبر واحد عام است، خبر ثقه «حجة مطلقاً»، در احکام و عقاید، این همه اخبار از ائمه(ع) داریم در باب عقاید یا در خصوصیات توحید یا در خصوصیات نبوّت یا در خصوصیات معاد یا در تاریخ و یا در تفسیر آیات قرآن.

مبنای دوم:

عدم عمومیت ادله حجّیت خبر واحد نسبت به غیر احکام شرعی فرعی؛ اما برخی مثل خود مرحوم علامه طباطبایی(قدس سره) معتقدند که ادله حجّیت خبر واحد شامل اخباری که آیات قرآن را می‌خواهد تفسیر کند نمی‌شود! فقط منحصر به روایاتی که می‌آید یک حکم شرعی را برای مکلف بیان می‌کند، آن وقت شما از اینجا می‌توانید به یک نکته برسید، در تفسیر المیزان چرا مرحوم علامه(قدس سره) بحث القرآن بالقرآن را که دارند و یا وقتی تفسیر را مطرح می‌کنند، در آخر می‌فرمایند: «بحث روایی»، این برای این است که ایشان روایت را در تفسیر آیه، حجّت نمی‌داند، ولی مثل مرحوم فیض کاشانی(ره) در تفسیر «صافی» و دیگران همچون شیخ طوسی(قدس سره) در تفسیر «التبیان» یا مرحوم بحرانی(قدس سره) در تفسیر «البرهان»، یا مرحوم عروسی حویزی(ره) در تفسیر «نور الثقلین»، اینها حدیث و خبر واحد را در تفسیر قرآن حجّت می‌دانند، اما مثل مرحوم علامه طباطبایی(قدس سره)، حجّت نمی‌داند و چون حجّت نمی‌داند، لذا نمی‌تواند به این روایات استناد کنند و لذا در آخر بحث به عنوان «بحث روایی» ایشان این روایات را به عنوان تأیید می‌آورد نه به عنوان استدلال و استناد.

حالا اگر آقایان بخواهند به این بحث مراجعه کنند؛ اگر به سایت ما مراجعه کنید در قسمت اصول، در بحث حجّیت خبر واحد، آن مقداری که من یادم هست سه چهار جلسه بحث استدلالی‌اش را مطرح کردیم و اینجا باید علی المبنا حرف بزنیم.

نکته دوم:

اینکه در باب حجّیت خبر واحد دو مبنا وجود دارد؛

مبنای اول:

یک مبنا وثوق سندی است؛

مبنای دوم:

یک مبنا وثوق متنی است. تقریباً الآن کثیری از بزرگان معتقدند که اگر یک روایتی «موثوق الصدور» بود و لو سندش هم ضعیف باشد آن روایت، حجّیت دارد و چون این روایات در کتب زیادی نقل شده و علما هم زیاد آن را نقل کردند و کسی نیامده در صحّت روایات این چنینی خدشه کند، لذا می‌توان همین روایت ابوالجارود، یا بسیاری از روایاتی که در تفسیر علی بن ابراهیم آمده و یا بسیاری از کتب دیگر آمده را، از همین نوع وثوق به صدور، حل کنیم. مگر یک جاهایی که قرینه‌ی خیلی روشنی باشد که انسان نمی‌تواند قبول کند.

روایت دوم هم در تفسیر فرات کوفی است که در جلسه‌ی آینده عرض می‌کنیم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين.